

الله الرحمن الرحيم

الله تعالى يحيى بحسب صفاتي قلوب ذوي العلم خاتمة
الكتاب سهل المذكر والصلوة والسلام على المطر والائم
الاسد الاعظيم محمد والآباء ادين الى الطريق النعوم حبيب
لذقياس من احصنت خواصي تهانى وتفهمنا دارج
راثب وجده ما يعنى فهو اوصى وبيس زربان هرتانى
نعتاته سعد وفاطمة وعمر وسرايد وزاد البابا سيرستونه
السمات حماله وكماله فنادر

لطفات جمال و حکیم باید اینست
در حرم عالم تائید نکوست عکس جشن در روز ایضیان
له کار اسلام محسن ای حق شاه از قدر تقدیر و خود ای سپاه
نهشت آن سپاه ای خود نام این و آن لایه ای خود د
نهشت آن کفر و طلاق ای خود آن ای مغز آن دکان بر پرست
مغز بکش ای خود و دعوت طلغز
بکش ای خود برسیا شدن ای خود چشم بکش ای خود و دعوت طلغز
کر کشند همچو خود اذکل اصل فرع ای خود ای کوئی
ند و معاشر دوسر او ای پیشوای مطلق ای خود ای خدم
این دله و والیانه و مهمنانه مخفی فصلح عالم الاول
و الاله زن حاره نجیر ختای کوئی و آنکه قدر داشت
الأشياء بما هي عليه بلبل علاصدار رايغ بالمع

شام باز نشین مانع . و اشتیم سخن را
روشنایی زنگوله بسر . چون بازیم این را
مردنه نیکار دید شناخت . کاخ یکل خسین مصطفی
و آنجو بزاد نهیم دام است . کفت الجزر کله بیویک
لکن الف لایحه الیک . حکیم العجلیه و علی الداری علیه
و عقایله و احواله اما بعد این کل جن سخان نصوص
ارباب خصوص که در شرح معاذی نهضت منحصر کشیح کاتب
مکمل فرقه القایلین بوجه الوجود و احسن الفاظ شفیع طهیمه
الحق فی کل موجود ایام العارفین قطب الموحدین علیه
طلبه و الیون بخدمت العزائم قدریں ایه شالی تزوییہ و اسرار ذکر
از کتاب فتوحی حکم کر خاتم صفاتیت حفاظت
در موده است و براحتی این اتفاق نهند محظی
تصیح عبارات و توضیح اشارات آن به قطاییه شالی تزوییہ
شرفی پیغ کرد . می سود و بینیت یعنی داشت مدد و تقدیر
کتابت ایه و آیه هونه تر فیح و فیان جوان از جایی
اعظم و برشاد ماسبت در این طبقه مایست بیان کرد
لهم کوش از کله ولد بخرمن خوش بیان این اتفاق است
شیخ بن مکوار و معنی از سارعه قدیسه من این طبقه
ان شیخ کلار جلد کشیح عالم و عرف و عذر و علیه است

وعلم المكان للعامل من جمع بينها فله العلوان اعيان ثالثة
کعبارات ازحتا حق موجود است صور علیاً است که موجود
نیست مکرر علم حق واعیان ازد واعیان رست او اینکه اعیان
مرابا، وجود حق وامام، حق وصفات هاست دوم آنکه
وجود حق مرآت آن اعیان است بس باعتبار اول طبقه شود
در خارج مکرر بودی که معنی است در میان اعیان
و متعدد است بعده اعیان بس به مقتضای این اعتبار
غیر از وجود حق در خارج مجمع نیست واعیان بشوف جز
در حضرت علم ندوی از روهد خارجی بشام اعیان نیست
و این بیان حال موجود است که شود حق روی غال است
آن قدر می توان اوان سماک و ز طارم جوچ تابعوں خاک
مردم که هست آینه خوشیدی در دیده آن کو نظری از پک
و باعتبار دیم در بعد غیر از اعیان میخ شیت وجود
حق گمراه اعیان است در غیر ایشتو و متمیز ظاهر نیست
مکار و رایتهن خوب برادرات حال و ملاله این بیان
حال کسی است که شود خلق روی غال است و ای مذکون
الاعتبارین اشاره من قال اندیشتر خاک ارباب خروم
خالق شهر و دست طلاق موعوم و اندیشتر طاینه نجیبان
ملق است که ظاهر است و خالق مکنون آماده میش

مشابه مردم رات کنداعن مرآه اعیان و مرآه حق مشاهد
صوری که مردم و مرافت نی انتکاره امتیاز است
مازنون و حون نیز را نیست جدا، بلکه در خارج جلد خدا
بر هرج بیسی همه خلق است ز حق
لابل بهم عن ذخلو بینو بینا بس
از آن حیثیت که اعیان مرایا، وجود حق از دو مرأت
ظاهری شود که عین روی و صوری او موجودات متنی نخواست
صور تفاصلی حق است بس این موجودات علیه لذاتها باشد
زیارکه عن على لذات است لا بالاضافه بسر عالم ازین
حیثیت یعنی از حیثیت وحدت عن علواضافت نیست
بلکه علوه عالم بذات اوست جهان باش خلاه حق است
و باطنیش باطن حق و مجمع تاجع بین واحد کان عن
حق است جزیکی نیست لذات این عالم
باز بینه بعالمش مرؤش و دلیکن که بکل عالم داشت
احدیت هلو بالذات است باعتبار دلیل که آن چه غربیت
واعتبار لذت نیست علواضافی حاصل است زیرا لذت از
دروج و وجودی که ظاهر است ظاهر است بعنی متفلف
علوم دا عالی و بعضی بجهله خلاصه در جات اول حوت
در کات میان منا و اوت بس حاصل باشد علواضافی بین

قدس الله سره حیرت بر دل و لذ است حیرت نظر است
 و حیرت اول الابصار حیرت نظر مذموم است ح آن
 از نقادم شکوک و تعارض اذل بود جانانکه منصور
 من را به بالعقل مسترشدا اسرچ فیحه یا بهو
 و شاب بالتبیس ساره - ی قول فی حیرته هم مه
 راه توحید را بعقل پیوی دید روح را عمار مخا ر
 زانکه کردست قری الا الله علی را از دوشاخ لبردا د
 و حیرت اول الابصار محمود است و این از توالي تخلیصات
 و شتابی هر رقات بد در مشاهد کبیرا و میامنه توحید و تعالی
 امور و احکام ربوبیت رس زدن تحریف اینک اشارت
 بدین مقام است - فدیکرت فیک خذ دید
 یاد لیل ملن تخریف کن جرا بروی یاری لف ساعت
 کن بجزی از عذر کی امشک چوکانی
 زه جذین جی بانی زداد رز بانی فسون چوانی
 فسون جذین جی چوانی زهاروت
 ولیکن هذا آخر ما اربد ایاده فی هذا الكتاب دا الله
 مو المرجع والیه المأتاب - تایغ شد از جع ابن فاید و نظم
 این زاید پای شکه زاویه حول دکم نای عبد الرحمن
 احوال جایی و فقة الله لما یکتبه ویرضاه و حعل اخراه خبر

من اولاد متّا لما بهذ الكلات المنظومة و مختمنا ایا بهذ
 الابيات المرقمة
 این نازه رقم کرد زمانه بروح نبای جاودا نه
 منناح حزانه و بودست مصباح زجاجه شودست
 نمود بضم اهل ایان جز نتش و صوص علم در عفان
 ندرست و نصوص کل کامی محل او منفصل
 نامش برناقوان این زان نقدر صوص شمعتن
 الحدللم اسایر کامد بیار کی با حز
 بیوست زحس سعی فلام در مشهد و شد و س نام
 آسود بنان غصه فسد زان بازکه بروی از فلم بود
 ز آسیه فراز است نام وزخم تراش جست خاصه
 هندا دوات عذین دم مری بدان خوش محکم
 یا بپنجال نیازیت یا بپنوز کار ساد است
 کزرا قم این هفتة دفتر وزناظم این سوده کو هر
 کوش در فی سهو رقم یا خود خزی فی زجل منظم
 منویں بروح اعتباش دملک عل کمن شمارش
 از بزم صناسناد کای بک جام حوالکن بجا ی
 زان حام مدام سست واله
 دارشند محمد و آله